

## چگونگی تعریف خداوند از دیدگاه ابن سینا

سید محمد انتظام\*

DOI: 10.22096/EK.2021.122414.1207

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۱۱/۱۹ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۹/۰۴/۳۰]

### چکیده

از آنجا که خداوند فاقد ذاتیات ماهوی است تعریف او به ذاتیات ماهوی ممکن نیست. پرسشی که در این مقاله به آن پاسخ داده‌ایم این است که آیا می‌توان خداوند را به جز ذاتیات، به گونه ای دیگر تعریف کرد؟ پاسخ ابن سینا به این پرسش این است که برای خداوند و موجودات بسیط که تعریفشان به ذاتیات ممکن نیست، تعریف دیگری وجود دارد که از جهت ارزش و اعتبار معرفتی کمتر از تعریف به ذاتیات نیست. او این نوع تعریف را تعریف به لوازم دانسته و نمونه بارز آن را تعریف خداوند به لوازمش برشمرده است. ابن سینا در گام نخست خداوند را به «واجب الوجود بالذات» تعریف کرده و سپس با تحلیل وجوب وجود و از طریق کشف لوازم بی‌واسطه و باواسطه آن این تعریف را توسعه داده و تعمیق بخشیده است. در این مقاله پس از بیان چستی لوازم و چگونگی تعریف به آنها، چگونگی کاربرد آن را در مورد خداوند از دیدگاه ابن سینا توضیح داده‌ایم.

**واژگان کلیدی:** ابن سینا؛ تعریف خداوند؛ تعریف به لوازم؛ روش صدیقین.



## مقدمه

از دیدگاه ابن سینا خداوند را جز با نوعی از تعریف رسمی که تعریف به لوازم است نمی‌توان شناخت. دلیل این عدم امکان، صرفاً محدودیت‌های ابزارها و قوای شناختی انسان نیست؛ بلکه از آن جهت است که ذات خداوند مرگب از اجزاء و مقومات ذاتی نیست تا بتوان او را تعریف کرد. به عبارتی دیگر خداوند به ذاتیات تعریف ناپذیر است. نه انسان می‌تواند خدا را تعریف کند و نه خداوند که به کنه ذات خود علم دارد، خود را به ذاتیات می‌شناسد. تعریف به ذاتیات در مورد موجودی که مرگب از ذاتیات نیست و به ویژه در مورد موجودی که فاقد ماهیت است، سخنی تناقض آمیز است. خداوند به خود علم حضوری دارد و از کنه وجود خود آگاه است؛ اما این علم، حضوری است و متعلق آن، حقیقت صرف و وجود محض است.

ابن سینا در فرازی از کتاب تعلیقات، عدم امکان شناخت حقیقت موجودات و به ویژه بسایط را مطرح کرده و بر این باور است که بسایط و به ویژه خداوند را از طریق لوازمشان می‌شناسیم. او اخص لوازم خداوند را وجوب وجود معرفی می‌کند.

«لما كان الإنسان لا يمكنه أن يدرك حقيقة الأشياء لا سيما البسائط منها بل إنما يدرك لازماً من لوازمه أو خاصة من خواصه، و كان الأول أبسط الأشياء، كان غاية ما يمكنه أن يدرك من حقيقة هذا اللازم، هو وجوب الوجود إذ هو أخص لوازمه.» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۴)

او در مورد خداوند دلیل روشن‌تری بر تعریف ناپذیر بودنش به ذاتیات دارد؛ از نظر ابن سینا خداوند فاقد ماهیت است. موجودی که ماهیت ندارد نه تنها جنس و فصل حقیقی ندارد بلکه اعتبار جنس و فصل نیز برای او نادرست است؛ در نتیجه اگر در مورد بسایط دیگر تعریف به اجزای حدی را تعریف به ذاتیات بدانیم در مورد خداوند چنین تعریفی راه ندارد و تعریف به ذاتیات حقیقی و اجزای حدی به کلی منتفی می‌باشد.

ابن سینا برای نفی ماهیت از خداوند برهان‌های مختلفی ارائه کرده است. یکی از مهم‌ترین آنها این است که اگر خداوند ماهیتی غیر از وجود داشته باشد، وجودش خارج از ذات و عارض بر ذات او و نیازمند علت خواهد بود. علت وجود خداوند اگر ماهیت و ذاتش باشد، مستلزم تقدم وجود خداوند بر وجودش و در نتیجه مستلزم «تقدم الشيء على نفسه» است. به همین دلیل او بر این باور است که موجودی که وجودش را از غیر نگرفته است باید عین وجود باشد و موجودی که وجودش را از غیر خودش دریافت می‌کند ماهیت و ذاتی غیر از وجود خواهد داشت. دو جمله‌ی مشهور «واجب الوجود بالذات ماهيته انيته» (ابن سینا، ۱۳۷۱: ۳۰۱) و «کل ممکن زوج ترکیبی من ماهية و وجود» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق-ب: ۳۴۶-۲۴۷)، ناظر به همین مطلب است.

افزون بر تعریف به ذاتیات ماهوی، تعریف به علل وجودی و اعراض انضمامی نیز به خداوند راه ندارد. آنچه باقی می‌ماند تعریف به معالیل و آثار و تعریف به لوازم تحلیلی است که در مجموع از آنها به تعریف به لوازم تعبیر می‌شود.

### تعریف خداوند به لوازمش

پرسش اصلی در این مقاله این است: از دیدگاه ابن سینا خداوند چگونه تعریف و شناسانده می‌شود؟ پاسخ ابن سینا به این پرسش این است که خداوند را از طریق لوازمش می‌توان شناخت. روشن شدن این پاسخ می‌طلبد که منظور او از لوازم، چگونگی تعریف به لوازم و چگونگی تعریف خداوند به لوازمش توضیح داده شود.

ابن سینا بر این باور است که موجودات بسیط را که فاقد جنس و فصل حقیقی هستند می‌توان از طریق ترکیب لوازم عام و خاصشان شناخت.

«أما الأمر البسيط فلا تطلب فيه الجنس و الفصل الحقيقيين و لا الشيء الذي سميناه الحد الحقيقي فإن هذا مما لا يكون البتة و إن ظن قوم أنه يكون بل اطلب أن تعرفه من لوازمه العامة و خواصه و تضيف بعضه إلى بعض كما تضيف الفصل إلى الجنس.» (ابن سینا، ۱۴۰۵ق: ۳۶)

از نظر او تعریف به لوازم قریب و بی واسطه برای موجودی که نتوان آن را با ذاتیات تعریف کرد، نزدیک‌ترین تعریف به تعریف به ذاتیات است.

«أن تعريف البسائط باللوازم القريبية في الكمال كتعريف المركبات بذكر مقوماتها فان التعريف البالغ هو ما يحصل في النفس حاق الحقيقة فلو كان المطلوب بسيطاً و عرف باللوازم القريبية حصل في النفس ذلك فيكون التعريف باللوازم القريبية موصلاً للذهن الى حاق الحقيقة و يصير في هذا الباب كتعريف المركبات بالمقومات» (ابن سینا، ۱۴۰۰: ۳۱۶)

لازم به ذکر است که اگر سخن فوق را در مورد برخی از لوازم و ملزومات آنها بپذیریم، در مورد خداوند نمی‌توان آن را پذیرفت. زیرا راه یافتن به کنه ذات خداوند چه از طریق لوازم ذاتش و چه از هر طریق دیگری برای انسان مقدور نیست و اگر ابن سینا تعریف به لوازم قریب و بی واسطه را همانند تعریف به ذاتیات معرفی کرده است نباید گمان شود که تعریف خداوند به لوازم قریبش معرفتی اکتناهی و یا نزدیک به آن برای انسان به ارمغان می‌آورد. خداوند صرف الوجود است و کنه صرف الوجود نه تنها با علم حصولی و از طریق تعریف او به لوازمش

شناخته نمی‌شود که با علم حضوری نیز نمی‌توان به او دست یافت. بنابراین سخن ابن‌سینا را می‌توان این گونه تفسیر کرد که در ساحت علم حصولی و با توجه به محدودیت قوای ادراکی انسان، تعریف خداوند به لوازم قریب و بی‌واسطه‌اش بیشترین معرفت ممکن را برای او به ارمغان می‌آورد.

### لازم به معنای عام و خاص

لازم به معنای خاص: ویژگی‌های «لازم به معنای خاص» عبارتند از:

۱- لازم شیء از آن جدایی ناپذیر است. بنابراین لازم شیء به لحاظ زمانی با ملزوم خود معیت وجودی دارد و در ظرف وجود و تقرّر ملزوم، همراه با آن، موجود است.

۲- لازم، تابع ملزوم و رتبتاً متأخر از آنست. این خصوصیت ذاتیات را از لازم ذات متمایز می‌سازد. ابن‌سینا در مورد وجود و رابطه آن با ماهیت در پاسخ این سؤال «لم لا يجوز أن يكون الوجود من توابع بعض الماهیات و لوازمها كغير الوجود من اللوازم؟» می‌گوید: «لأن التوابع معلولات، و المعلول وجوده و حصوله بعد وجود علته». (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۱۰۹) منظور او از توابع همان لوازم است که در پرسش، به آن اشاره شده است. او در این عبارت بین مقومات و لوازم به روشنی فرق می‌نهد و لوازم را معلولات ملزوم برمی‌شمارد.

۳- بین لازم و ملزوم رابطه علیت برقرار است. این علیت، اعم از علیت تحلیلی و عینی است. این ویژگی، لازم و عارض را از یکدیگر متمایز می‌سازد. لازم، معلول ملزوم و حاکی از غنای آن است در حالی که عارض، معلول غیر و حاکی از نیاز معروض است. ابن‌سینا به دلیل همین ویژگی، خداوند را دارای لوازم (منظور لوازمی است که تابع تعین اوست) می‌داند و در همان حال، عارض و همچنین لازمی را که سبب تعین او شود از او نفی می‌کند.

«الحقیقة التي لذاتها لا تحتل الشركة (واجب الوجود)، فلا تفتقر في التعین إلى اللوازم و الأعراس و إن كانت له لوازم» (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۲۲۰)

۴- علیت ملزوم نسبت به لازم، بالذات است: منظور از علیت بالذات اینست که ملزوم، بدون هیچ ضمیمه‌ای علت وجود لازم باشد. به عقیده ابن‌سینا آنچه از ذات شیء همراه با ضمیمه چیزی به آن، صادر شود لازم آن شیء همراه با آن ضمیمه است و نه لازم آن شیء.<sup>۱</sup>

۵- علیت ملزوم نسبت به لازم بدون واسطه و بالمباشرة است.

۱. نک: ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۱۸۰.

«و معنی اللزوم للذات هو أن يصدر عن الذات شيء بلا سبب متوسط بينهما»  
(ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۱۰۰)

لازم به معنای عام: گاه در سخنان ابن سینا، لازم به معنای عام‌تری به کار می‌رود. در این کاربرد، لازم شیء هر چیزی است که همواره همراه شیء است و از آن جدا نمی‌شود. این معنای عام از یک سو شامل ذاتیات و از سوی دیگر شامل اعراضی است که همواره همراه شیء هستند و لکن معلول آن نیستند. هم‌چنین این معنای عام لازم بی‌واسطه و لازم با واسطه را در برمی‌گیرد.

ابن سینا در مورد ذاتیات می‌گوید: «اللازم تختص بما ليس بمقوم وإن كان المقوم أيضا لازماً». (ابن سینا، ۱۳۷۱: ۱۲۳) هم‌چنین، علی‌رغم اینکه وجود را عارض ماهیت و معلول غیر می‌داند، آن را لازم ماهیت برمی‌شمارد. او می‌گوید: «الوجود من لوازم الماهيات لا من مقوماتها». (ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۶) تقسیم لازم به لازم من شیء و لازم من خارج شیء و لازم عام و لازم خاص<sup>۱</sup>، به همین معنای عام اشاره دارد.

#### اقسام لازم

لوازم را از یک نگاه، به لوازم وجود و لوازم ماهیت و از نگاهی دیگر به لوازم حقیقی و لوازم تحلیلی تقسیم می‌کنند. لوازم وجود نیز به لوازم وجود ذهنی و لوازم وجود خارجی قابل تقسیم‌اند. لوازم تحلیلی، ما به ازای عینی و خارجی ندارند و در خارج به وجود منشأ انتزاعشان موجودند. این نوع لوازم ممکن است لازم ماهیت یا لازم وجود باشند. لوازم تحلیلی را قوه ادراکی با در نظر گرفتن ماهیت یا وجود چیزی، بدون نیاز به ضمیمه چیزی دیگر، از آن انتزاع کرده و بر آن حمل می‌کند. این نوع لوازم در خارج وجودی جدای از وجود ملزوم ندارند و به اصطلاح موجود به وجود منشأ انتزاع هستند. در نتیجه، بین ملزوم و لازم تحلیلی به این دلیل که در خارج به یک وجود موجوداند، رابطه علی و معلولی وجود ندارد و اگر ملزوم را علت و ملزوم را معلول بنامند نوعی تسامح است. لوازمی چون وجوب، امکان، تشخص، وحدت، شبثیت و دیگر معقولات دوم فلسفی از این قبیل هستند. در نقطه مقابل این نوع لوازم، لوازمی هستند که در خارج برای آنها جدای از ملزوم خود، مابه‌ازایی وجودی دارد. این نوع لوازم، معلول حقیقی برای ملزوم خود هستند.<sup>۲</sup>

۱. نک: ابن سینا، ۱۴۰۵ق: ۱۸.

۲. نک: ملا صدرا، ۱۳۶۰: ۵۲-۵۳.

ابن سینا از اقسام لازم به شکل فوق سخن نگفته است. اما از مواردی که او آنها را لازم نامیده است، می‌توان استنباط کرد که کاربرد اصطلاح لازم را در همه آنها درست می‌داند. به عنوان مثال از وجود، وحدت، و امثال آن به لوازم تعبیر می‌کند و نیز صور علمی خداوند را نسبت به ذات او و وجود خارجی معلوماتش را نسبت به صورت‌های علمی و وجود خارجی معلول نسبت به علت را لازم نامیده است.<sup>۱</sup>

### چگونگی تعریف به لوازم

تعریف به لوازم همانند هر تعریف منطقی دیگری باید از شرایط تعریف برخوردار باشد. شرایط تعریف را می‌توان به دو قسم تقسیم کرد: الف- شروط عمومی؛ ب- شروط اختصاصی. وجود قسم نخست در هر نوع تعریف منطقی و وجود قسم دوم برای بعضی از انواع آن لازم است. قسم اول از شروط، عبارتست از: اعرف بودن معرّف از معرّف؛ جامع و مانع بودن و رعایت ترتیب (منظور ترتیبی است که در منطق برای اجزای تعریف بیان شده است مثل تقدیم اعم بر اخص).

در تعریف به لوازم نیز شروط یاد شده باید وجود داشته باشد؛ در غیر این صورت آنچه غرض از تعریف است حاصل نخواهد شد. ازاینرو، ابن سینا به صورت پراکنده برخی از شروط تعریف به لوازم و چگونگی آن را بیان کرده است که به اختصار توضیح می‌دهیم.

۱- در تعریف به لوازم، مانند هر تعریف دیگری، فرض بر این است که چیزی که به لحاظ تصویری برای خودمان یا مخاطب مجهول است را می‌خواهیم معلوم سازیم؛ بنا بر این اولین شرط تعریف به لوازم این است که لازم یا لوازمی که قرار است ملزوم را تعریف کنند برای ما و برای هرکسی که مخاطب تعریف است بیّن و آشکار باشد. لوازم، ممکن است برای همگان روشن باشند و ممکن است تنها برای فرد یا افراد خاصی که مخاطب تعریفند روشن و آشکار باشند. شرط تعریف این است که معرّف برای خواهان تعریف، روشن و آشکار باشد.» (ابن سینا، ۱۴۰۵ق: ۳۶-۳۷)

۲- همان‌طور که بیان شد لازم یا عام است یا خاص. شرط تعریف به لوازم همانند هر تعریف دیگری این است که مجموع آنها مساوی با ملزوم و معرّف باشد.

۳- در تعریف به لازم، شایسته است از لوازمی که در بردارنده ویژگیهای بیشتری از معرّف را نشان می‌دهند استفاده کنیم. مثلاً لوازم تحلیلی وجود خداوند بعضی سلبی و بعضی اضافی

۱. نک: ابن سینا، ۱۳۷۱: ۱۲۵ و ۱۳۴؛ ۱۳۷۵: ۱۳۳/۳؛ ۱۴۰۰: ۸۴، ۳۱۴.

چگونگی تعریف خداوند از دیدگاه ابن سینا / انتظام ۵۳

و بعضی جامع این دو هستند. بر این اساس در تعریف او لازمی را می‌آوریم که جامع سلب و اضافه باشد.<sup>۱</sup>

۴- برای تعریف ملزوم، از لازم لازم استفاده نمی‌کنیم و لازم بی واسطه را معرف قرار می‌دهیم. مثلاً در تعریف خداوند، نخست، وجوب وجود را که لازم بی‌واسطه است می‌آوریم و نه فاقد ماهیت بودن را که لازمه وجوب وجود است.<sup>۲</sup>

۵- همان‌طور که در ادامه توضیح خواهیم داد، تعریف به لوازم می‌تواند به صورت طولی ادامه یابد. به این ترتیب که با اثبات لوازم با واسطه یا بدون واسطه لازم شیء برای تعمیق و توسعه شناخت شیء می‌توانیم از آنها نیز استفاده کنیم و از این طریق به معرفت تصویری خود از ملزوم بیافزاییم.

#### چگونگی تعریف خداوند به لوازمش

با توجه به شرایطی که برای تعریف به لوازم بیان کردیم، اولین مرحله از تعریف خداوند به لوازمش از نظر ابن سینا تعریف او به وجوب وجود است. او جز در تفسیر سوره توحید که تعریف خداوند را به «الله» بر تعریف او به واجب الوجود ترجیح می‌دهد<sup>۳</sup> در آثار دیگرش اولین تعریف خداوند را تعریف او به واجب الوجود می‌داند.

ابن سینا بر این باور است که چون خداوند وجود صرف و حقیقت وجود است، اگر صفتی برای این حقیقت قائل باشیم، این صفت چیزی جز تأکد وجود نیست. از نظر او تأکد وجود، قیدی برای این حقیقت ایجاد نمی‌کند؛ بلکه حاکی از اطلاق این حقیقت است. او تأکد الوجود و وجوب بالذات را یک چیز می‌داند و به همین دلیل شایسته‌ترین تعبیر از خداوند را واجب دانستن او به نحو مطلق می‌داند و تأکید می‌کند، واجبیت مطلق، غیر از واجبیت به معنای عام است. زیرا این اطلاق، به اطلاق وجودی و واجب به معنای عام، به عام مفهومی نظر دارد. ابن سینا پس از توضیح این نکات می‌گوید: اگر حقیقت خداوند را بشود تعریف کرد، تعریفی شایسته‌تر از وجوب وجود نخواهد داشت. این تعریف نیز تعریف حقیقی نیست بلکه تعریف شرح الاسمی است.

«الوجود من لوازم الماهیات لا من مقوماتها، لکن الحکم فی الأول الذی لا ماهیة له غیر الآتیة  
یشبه أن یکون الوجود حقیقته إذا کان علی صفة، و تلك الصفة هی تأکد الوجود، و لیس تأکد الوجود

۱. نک: ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۳۱۳.

۲. نک: ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۳۱۴.

۳. نک: ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۳۱۳-۳۱۶.

وجودا یخصص بالتأكد، بل هو معنى لا اسم له يعبر عنه بتأكد الوجود... و يشبه أن يكون أولى ما يقال فيه أن حقيقته الواجبية على الإطلاق، لا الواجبية بالمعنى العام. و معناه أنه يجب له الوجود. و قد يعبر عن القوى باللوازم إذ ليس يعرف حقيقة كل قوة، و لو كان يعرف حقيقة الأول لكان وجوب الوجود شرح اسم تلك الحقيقة.» (ابن سينا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۶)

دلیل برتری این تعریف این است که از نظر ابن سینا:

۱- وجوب وجود تنها خصوصیت و لازم خداوند است که فکر فلسفی، اولین مواجهه را با آن دارد. به سخنی دیگر اولین مواجهه فیلسوف الهی با خداوند از تقسیم موجود آغاز می شود و در این تقسیم است که در مقابل «ممکن الوجود» که صفت و بزه مخلوقات است با عنوان «واجب الوجود بالذات» که صفت ویژه و اختصاصی خداوند است مواجه می شود.

«انا نقسم الوجود إلى الواجب و الممكن، ثم نعرف أن واجب الوجود بذاته يجب أن يكون واحدا حتى يكون نوع وجوده مخالفا لنوع وجود آخر و نعرف وحدانيته بواسطة لازم يلزمه أولا و هو أنه واجب الوجود.» (ابن سينا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۵)

۲- ابن سینا افزون بر اینکه مفهوم وجوب وجود را بدیهی و بی نیاز از تعریف می داند، واجب الوجود بالذات بودن خداوند را نیز بدیهی می داند. او در مورد مفهوم وجوب وجود می گوید:

«و قد يعسر علينا أن نعرف حال الواجب و الممكن و الممتنع بالتعريف المحقق أيضا، بل بوجه العلامة. و جميع ما قيل في تعريف هذه مما بلغك عن الأولين قد يكاد يقتضى دورا... على أن أولى هذه الثلاثة في أن يتصور أولا، هو الواجب. و ذلك لأن الواجب يدل على تأكد الوجود، و الوجود أعرف من العدم، لأن الوجود يعرف بذاته، و العدم يعرف، بوجه ما من الوجه، بالوجود.» (ابن سينا، ۱۴۰۴ق-ب: ۳۵-۳۶)

همچنین در مورد بداهت واجب الوجود بالذات بودن خداوند می گوید:

«و نحن نعرف في الأول أنه واجب الوجود بذاته معرفة أولية من غير اكتساب» (ابن سينا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۵)

۳- از نظر ابن سینا تمام صفات خداوند لوازم مستقیم یا غیر مستقیم وجوب وجود هستند و از طریق تحلیل وجوب وجود به این صفات راه می بریم.

«و وجوب الوجود إما شرح اسم تلك الحقيقة أو لازم من لوازمها، وهو أخص لوازمها وأولها، إذ هو لها بلا واسطة لازم آخر. وسائر اللوازم فإن بعضها يكون بوساطة البعض. وكذلك الوحدة هي أخص لوازمها إذ الوحدة الحقيقية هي لها». (ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۱۸۵)

هر چند این عبارت در این نکته ظهور دارد که خداوند به جز وجوب وجود، لازم بی واسطه دیگری نیز دارد؛ زیرا او وحدت و بساطت ذات را نیز همانند وجوب وجود اخص لوازم خداوند شمرده است، اما در فرازی که پیش‌تر از تعلیقات گزارش شد<sup>۱</sup> و در فرازی دیگر از همین کتاب، شناخت وحدانیت خداوند را از طریق شناخت وجوب وجود دانسته است.

«و لا نعرف حقيقة الأول، إنما نعرف منه أنه يجب له الوجود أو ما يجب له الوجود. وهذا هو لازم من لوازمه لا حقيقته. و نعرف بواسطة هذا اللازم لوازم أخرى كالوحدانية و سائر الصفات» (ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۱۳۵)

با توجه به اینکه تعریف به لوازم، از تعریف به لوازم بی واسطه آغاز می‌شود و از نظر ابن سینا تنها لازم بی واسطه خداوند وجوب وجود است، «واجب الوجود بالذات»، اولین تعریف او خواهد بود و در پاسخ به پرسش «ما هو»، می‌گوییم: «هو واجب الوجود بالذات». برای اینکه این پاسخ روشن شود، باید دید، ابن سینا عنوان واجب الوجود بالذات را چگونه تفسیر می‌کند و چه برداشتی از آن دارد.

### معنای «واجب الوجود بالذات» از نگاه ابن سینا

باتوجه به اهمیت و جایگاه مفهوم وجوب وجود در تعریف خداوند، ابن سینا در مورد آن تأملات و ژرف اندیشی‌های تحسین بر انگیزی دارد. این ژرف اندیشی‌ها پایه و اساس مهمی را برای خداشناسی فلسفی فیلسوفان مسلمان بنیان نهاده و فیلسوفان بعدی با تأثیرپذیری از آن، مسیر او را ادامه داده اند. در ادامه این مقاله به مهم‌ترین ره‌آورد این ژرف اندیشی (منظور محوریت وجوب وجود در خداشناسی ابن سینا است) اشاره خواهیم کرد. در اینجا با مرور تعاریف ابن سینا از وجوب وجود، منظور او را از این عنوان ترکیبی بیان می‌کنیم و چگونگی عبور او از نگاه مفهوم شناختی به نگاه وجود شناختی نظری می‌افکنیم.

ابن سینا علی‌رغم اینکه مفهوم وجوب وجود را بدیهی می‌داند تعریف‌هایی شرح اللفظی از آن ارائه کرده که به اختصار این تعریف‌ها را توضیح می‌دهیم.

۱. نک: ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۴.

تعریف اول: «ما ذاته كاف في ان يوجد ذاته فهو واجب الوجود» (ابن سينا، ۱۳۶۳: ۲۲) یا «کل شیء یكون كافیا فی ان يوجد ذاته فهو واجب الوجود» (ابن سينا، ۱۳۷۹: ۵۶۸)

معنای این عبارت این است که «واجب الوجود، ذاتش برای موجود بودنش کافی است». کافی بودن ذات خداوند برای موجود بودنش یا از آن جهت است که ذاتش برای ایجادش کافیست و یا از آن جهت است که عین وجود است. از این دو معنا، معنای نخست مورد نظر ابن سينا نیست. در ادامه بیان خواهیم کرد که ابن سينا واجب الوجود را عین وجود می‌داند. موجودی که عین وجود است نه علتی از خارجی به او وجود می‌دهد و نه ذاتی غیر از وجود دارد تا علت وجودش شود.

تعریف دوم: «ما له الوجود دائماً بذاته» (ابن سينا، ۱۹۸۰م: ۵۵)

مطابق این تعریف، واجب الوجود بالذات، موجودیست که:

اولاً، وجودش دائمی است.

ثانیاً، وجودش بذاته است. وجود دائمی می‌تواند به سبب غیر باشد مانند عقول و می‌تواند بذاته باشد. با قید بذاته موجودات عقلی از تعریف خارج می‌شوند.

در این تعریف، تعبیر وجود بذاته ابهام دارد. آیا منظور این است که ذاتش سبب وجودش باشد یا منظور این است که عین وجود باشد؟ این تعبیر در مقابل بالغير بکاررفته و هر دو فرض را شامل می‌شود؛ لکن فرض نخست مورد نظر ابن سينا نیست.

تعریف سوم: «واجب الوجود بذاته، فهو الذی لذاته لا لشیء آخر، أی شیء کان، صار محالاً فرض عدمه.» (ابن سينا، ۱۳۶۳: ۲؛ ۱۳۷۹: ۵۴۶) گاه می‌گوید: «الواجب الوجود هو الموجود الذی متی فرض غیر موجود لزم منه المحال.» (ابن سينا، ۱۳۷۱: ۲۸۱) یا «متی فرض غیر موجود عرض منه محال.» (ابن سينا، ۱۳۶۳: ۲؛ ۱۳۷۹: ۵۴۶)

در عبارت نخست، فرض عدم واجب الوجود محال دانسته شده است؛ زیرا فرض اینکه چیزی واجب الوجود باشد و بتواند معدوم باشد تناقض آمیز است و در نتیجه نه تنها واجب الوجود در خارج نمی‌تواند معدوم باشد، بلکه فرض عدمش نیز محال است. این عبارت گویاتر از عبارت دوم است؛ زیرا، در عبارت دوم، فرض معدوم بودن واجب الوجود مستلزم محال دانسته شده است. ممکن است منظور از محال این باشد که فرض نبودن واجب الوجود، تناقض آمیز است، در این صورت مفاد این عبارت با عبارت نخست یکی است و ممکن است منظور این باشد که فرض

نبودن واجب الوجود، مستلزم امر محال (مثلاً، دور یا تسلسل) است. اگر منظور از محال، تناقض آمیز بودن این فرض باشد بهتر است همانند متن نخست گفته شود واجب الوجود، فرض عدمش محال است و نه «لزم منه المحال». و اگر منظور این است که با فرض معدوم بودن واجب الوجود، امر محال از قبیل دور یا تسلسل لازم می‌آید، متن دوم به نکته‌ای غیر از آنچه در متن نخست آمده اشاره دارد. البته در این صورت آنچه موجب دور و تسلسل است عدم واجب الوجود است و نه فرض عدمش.

تعریف چهارم: «کل موجود إذا التفت إليه من حيث ذاته من غير التفات إلى غيره فإما أن يكون بحيث يجب له الوجود في نفسه أو لا يكون. فإن وجب فهو الحق بذاته الواجب ووجهه من ذاته و هو القيوم» (ابن سینا، ۱۳۷۵: ۱۸/۳)

این تعریف از تعریف‌های قبلی دقیق‌تر است. با این توضیح که، موجودی که با التفات به ذاتش، وجود برایش واجب باشد، عین وجود است.

همچنین، عنوان «واجب الوجود في نفسه» یا «فی ذاته» که در این فراز آمده است از عناوینی چون «واجب الوجود بذاته» یا «من ذاته» و یا «لذاته» دقیق‌تر است. زیرا وقتی گفته شود وجود خداوند به سبب ذاتش و یا از ذاتش واجب است نوعی علیت بین ذات و وجود او توهم می‌شود. در حالی که واجب الوجود فی ذاته به این معناست که خداوند در حد ذاتش واجب الوجود است و نه اینکه وجوب وجودش معلول ذاتش باشد.

همچنین وقتی گفته شود خداوند واجب الوجود لذاته یا الموجود لذاته است، خالی از ابهام نیست. ابن سینا برای موجود لذاته سه معنی ذکر کرده است که خود گواه عدم دقت این تعبیر است. معانی سه گانه‌ای که ابن سینا برای موجود لذاته بر شمرده است عبارتند از:

الف - آنچه که ذاتش در وجودش نیازمند غیر نیست؛

ب - موجودی که ذاتش برای غیر موجود نیست، آنگونه که عرض برای موضوعش موجود است؛

ج - موجودی که ذاتش به ذاتش اضافه دارد و ذاتش برای ذاتش حاصل است. آن گونه که در علم به ذات گفته می‌شود حصول ذات برای ذات.<sup>۱</sup>

خداوند به معنای نخست موجود لذاته و واجب لذاته است؛ یعنی لذاته و با قطع نظر از هر آنچه غیر اوست موجود و واجب است. این معنا از وجود و وجوب لذاته در مقابل وجوب و وجود

۱. نک: ابن سینا، ۱۳۷۱: ۲۴۲.

بالغیر است و ممکن است این توهم را ایجاد کند که خداوند سبب و علت وجوب و وجود خود می‌باشد؛ توهمی که قطعاً ابن‌سینا با آن موافق نیست و آن را افزون بر ناسازگاری با وجوب وجود، موجب «تقدم الشیء علی نفسه» می‌داند؛ زیرا در صورتی ماهیت و ذات شیء، علت وجود خود است که موجود باشد و در صورتی که موجود باشد، بالوجود بر وجود خودش تقدم یافته است که «تقدم الشیء علی نفسه» است.<sup>۱</sup>

تعریف پنجم: وجوب وجود به معنای تأکد وجود است:

«الواجب يدل علی تأکد الوجود.» (ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۲۸۱؛ ۱۴۰۴ق-ب: ۳۶)

ابن‌سینا در الهیات شفا می‌گوید:

«لیس حقیقة وجوب الوجود الا نفس تأکد الوجود.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق-ب: ۴۵)

او در کتاب تعلیقات با توضیح بیشتری معنای وجوب وجود را که آن را شرح‌الاسم برای خداوند دانسته است این‌گونه توضیح داده است:

«الوجود من لوازم الماهیات لا من مقوماتها، لکن الحکم فی الأول الذی لا ماهیة له غیر الآتیة یشبهه أن یکون الوجود حقیقته إذا کان علی صفة، و تلك الصفة هی تأکد الوجود، و لیس تأکد الوجود وجوداً یخصص بالتأکد، بل هو معنی لا اسم له یعبّر عنه بتأکد الوجود. و یشبهه أن یکون أولی ما یقال فیہ أن حقیقته الواجبة علی الإطلاق، لا الواجبة بالمعنی العام. و معناه أنه یجب له الوجود... و لو کان یعرف حقیقة الأول لکان وجوب الوجود شرح اسم تلك الحقیقة.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۳۶)

با توجه به توضیح ابن‌سینا، وجوب وجود همان تأکد و شدت وجود است که گاه از آن به «مجرد وجود بشرط لا» نیز تعبیر کرده است:

«هو مجرد الوجود بشرط سلب العدم و سائر الأوصاف عنه.» (ابن‌سینا، ۱۴۰۴ق-ب: ۳۴۷)

وقتی می‌گوییم؛ خداوند مجرد وجود است، به واقعیتی عینی وراء مفهوم نظر داریم که مجرد وجود و صرف الوجود است و وجوب او نیز به تأکد الوجود اشاره دارد. لذا عنوان بشرط لا در مورد خداوند صرفاً یک اعتبار ذهنی نیست بلکه اشاره ایست به منزله بودن خداوند از نقص که آن نیز به کمال مطلق بودن او اشاره دارد. برابر این توضیح، بشرط لا بودن خداوند از نگاه ابن‌سینا مستلزم مقید شدن او به قیدی عدمی نخواهد بود. به همین دلیل، تعبیر ابن‌سینا از ذات حق به وجود بشرط

۱. نک: ابن‌سینا، ۱۳۷۱: ۲۷۶؛ ۱۳۷۵: ۳۱/۳.

لا، با تعبیرات دیگر او، همانند: وجود متأکد که پیش‌تر به آن اشاره شد و وجود محض<sup>۱</sup>، و امثال آن به یک معنا باز می‌گردد.

این تعبیرها به خوبی توجه ابن سینا را به نگاه وجود شناختی در مورد خداوند نشان می‌دهد. او با این توجه، اساس نظرات و دیدگاه‌های فلسفی فیلسوفان مسلمان را در خداشناسی که با محوریت صرف الوجود بودن خداوند شکل گرفته است بنیان می‌نهد.

### چگونگی تعریف خداوند به لوازم بی واسطه و با واسطه و جوب وجود

ابن سینا روش خداشناسی خود را روش صدیقین می‌نامد. روش صدیقین در تعریفی کوتاه و مختصر عبارت است از روشی که سالک، واجب الوجود بالذات را بدون پیش فرض گرفتن مخلوقی از مخلوقات او اثبات می‌کند و سپس با تأمل در وجوب وجود و با استفاده از تحلیل و برهان به شناخت لوازم بی واسطه و با واسطه<sup>۲</sup> آن، که صفات او هستند دست می‌یابد.

با روش صدیقین در گام نخست به وجودی که واجب الوجود است دست می‌یابیم. برهانی که وجود واجب الوجود را اثبات می‌کند برهان صدیقین است. در این برهان به روش تردید، موجوداً را به واجب بالذات و ممکن الوجود بالذات تقسیم می‌کند و با توجه به امتناع وجود ممکن الوجودها بدون واجب الوجود، وجودی را که واجب الوجود بالذات است اثبات می‌کند.<sup>۳</sup> سپس با تحلیل وجوب وجود، به لوازم آن و لوازم لوازم آن دست می‌یابد. گاه در انتقال از لازم، به لازم لازم از برهان استفاده می‌کنیم و به این ترتیب، با استناد به وجوب وجود: یگانگی، بساطت (احدیت) و سپس تمامی صفات ذات و صفات فعل و صفات سلبی خداوند را، بدون پیش فرض گرفتن مخلوقات او، اثبات می‌کند. چگونگی انتقال از وجوب وجود به دیگر صفات خداوند را در مقاله‌ای دیگر<sup>۴</sup> توضیح داده ایم.

هر یک از این لوازم، همانند وجوب وجود، مستقلاً و یا همراه با لوازم دیگر تعریفی از خداوند را شکل می‌دهند. به عنوان مثال اگر بگوییم خداوند موجودی است واجب الوجود بالذات که «واحد» و «احد» و تغییرناپذیر است، از چهار لازم تحلیلی استفاده کرده‌ایم که اولی به عقیده ابن سینا لازم بی واسطه خداوند و سه لازم دیگر با واسطه هستند

۱. نک: ابن سینا، ۱۴۰۴ق-الف: ۱۸۹؛ ۱۳۸۳: ۸۳.

۲. نک: طوسی، ۱۳۷۵: ۱۸/۳-۲۸.

۳. نک: انتظام، ۱۳۹۷: ۱۰۳-۱۱۸.

۴. نک: انتظام، ۱۳۹۵: ۵۵-۸۳.

«الباری عز و جل لا حد له و لا رسم لأنه لا جنس له و لا فصل له و لا ترکیب فيه و لا عوارض تلحقه و لکن له قول یشرح اسمه و هو انه الموجود الواجب الوجود الذی لا یمکن أن یکون وجوده من غیره أو أن یکون وجود له هو الموجود الذی لا یتکثر بالعدد و لا بالمقدار و لا بأجزاء القوام و لا بأجزاء الحد و لا بأجزاء الإضافة و لا یتغیر لا فی الذات و لا فی لواحق الذات غیر مضافة و لا فی لواحق مضافة.» (ابن سینا، ۱۴۰۰ق: ۸۷)

پس از اینکه باتأمل در وجوب وجود سه لازم دیگر را اثبات کردیم می‌توانیم آنها را به تعریف خداوند بیفزاییم. به همین ترتیب این مسیر را با اثبات صفات دیگر خداوند که همگی از لوازم بی‌واسطه یا با واسطه وجوب وجود هستند ادامه می‌دهیم و به تدریج به تعریف کامل‌تری از خداوند دست می‌یابیم.

تعریف خداوند و هر بسیط دیگری به لوازم و لوازم لوازمش را می‌توان به تعریف پیش از برهان و تعریف پس از برهان تقسیم کرد.<sup>۱</sup> در نتیجه، انتقال ذهن از وجوب وجود به یگانگی و بساطت و تغییرناپذیر بودن خداوند نیز ممکن است نیازمند برهان باشد.

پس از اثبات هر صفت، تعریفی جدید به تعریف‌های خداوند افزوده می‌شود و از این طریق شبکه وسیعی از مفاهیم که هریک از آنها وصفی از اوصاف خداوند هستند در اختیار ما قرار می‌گیرد. مجموع این اوصاف که ابن سینا آنها را لوازم اضافی یا سلبی خداوند می‌داند تعریف نسبتاً جامعی از خداوند را شکل می‌دهند. این مطلب به خوبی اهمیت و محوریت تعریف خداوند به لوازمش را در روش صدیقین آشکار می‌سازد.

### جمع بندی و نتیجه گیری

در این مقاله روشن شد که تعریف پیشنهادی ابن سینا در مورد خداوند، تعریف به لوازم است. منظور او از لازم، وصف، اثر یا حالتی خارج از ذات است که از آن انفکاک پذیر نیست. لوازم تحلیلی که یکی از اقسام لازم‌اند در تعریف به لوازم و به ویژه در تعریف خداوند به لوازمش نقش اساسی دارند. این نوع لوازم هرچند به لحاظ مفهومی و تحلیلی غیر ملزومند اما به لحاظ وجودی مستلزم راه‌یافتن کثرت در ملزوم نیستند. همچنین روشن شد که وجوب وجود، مهم‌ترین و تنها لازم بی‌واسطه خداوند است و نخستین تعریف فلسفی خداوند تعریف او به واجب‌الوجود است. این عنوان ترکیبی

۱. نک: ابن سینا، ۱۴۰۵ق: ۳۶.

در خداشناسی به روش صدیقین (روشی که ابن سینا آن را در خداشناسی فلسفی خود برگزیده است)، نقشی محوری دارد. ابن سینا بر این باور است که پس از اثبات خداوند به عنوان واجب‌الوجود بالذات، با تأمل در وجوب وجود و با تحلیل آن به لوازم بی واسطه و با واسطه‌اش، می‌توان تمامی صفات خداوند و چگونگی فعل او را اثبات کرد. به‌کارگیری این روش سبب شکل‌گیری شبکه‌ای وسیع از مفاهیم و اوصاف برای خداوند می‌شود که از آنها در تعریف خداوند به روشی که در این مقاله توضیح داده ایم می‌توان استفاده کرد. اجزای این شبکه مفهومی بر اساس یک رابطه لزومی با یک‌دیگر مرتب هستند و وجوب وجود، مبدأ و محور این شبکه می‌باشد. به دلیل ارتباط لزومی که بین مفاهیم متکثر اوصاف و صفات خداوند وجود دارد، به شناختی یک‌پارچه و منسجم نسبت به خداوند از طریق آن مفاهیم به ظاهر متکثر می‌توان دست‌یافت.

### کتاب نامه

- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۶۳)، المبدأ و المعاد، تحقیق: عبدالله نورانی، تهران: موسسه مطالعات اسلامی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۱)، المباحثات، تحقیق: محسن بیدارفر، قم: انتشارات بیدار.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، الاشارات و التنبیها، قم: نشر البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۵)، شرح الاشارات، ج ۳، قم: نشر البلاغه.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۷۹)، النجاة، تحقیق: محمد تقی دانش پژوه، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۳۸۳)، دانشنامه علائی، تصحیح دکتر محمد معین، چاپ دوم، همدان: دانشگاه بوعلی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۰ق)، رسائل، قم: انتشارات بیدار.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق-الف)، التعليقات، تحقیق عبد الرحمن بدوی، بیروت: مکتبه الاعلام الاسلام.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق-ب)، الشفاء (الهیات)، تحقیق سعید زائد و...، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۴ق-ج)، الشفاء (المنطق)، تحقیق: سعید زائد و...، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۴۰۵ق)، منطق المشرقیین، قم: مکتبه آیه الله مرعشی نجفی.
- ابن سینا، حسین بن عبدالله (۱۹۸۰م)، عیون الحکمه، تحقیق عبدالرحمن بدوی، چاپ دوم، بیروت: دارالقلم.
- انتظام، سیدمحمد (۱۳۹۵)، «خداشناسی با محوریت وجوب بالذات (مرحله دوم از راه صدیقین)»، معرفت فلسفی، شماره ۵۱، سال سیزدهم، صص ۵۵-۸۱.
- انتظام، سیدمحمد (۱۳۹۷)، «تحلیل و بررسی برهان صدیقین ابن سینا با تأملی در ساختار و حدود منطقی آن»، خردنامه صدرا، شماره ۹۲، سال ۲۳، صص ۱۰۳-۱۱۸.

## امکان باور به خدا در چهارچوب فلسفه کارنپ

سید مسعود موسوی کریمی\*

سید حسین پرده‌چی\*\*

DOI: 10.22096/EK.2021.529755.1353

[تاریخ دریافت: ۱۳۹۸/۰۶/۰۲ تاریخ پذیرش: ۱۳۹۸/۱۱/۲۹]

### چکیده

کارنپ به عنوان شاخص ترین نماینده پوزیتیویست های منطقی جمله مشهوری دارد مبنی بر اینکه مابعدالطبیعه بی معنا است. در نگاه اول به نظر می رسد که هرگونه باور مذهبی، به خصوص باور به خدا، با چهارچوب فلسفه کارنپ ناسازگار است. از آنجا که کارنپ اخلاق را نیز مانند مابعدالطبیعه بی معنا می داند ولی رفتارهای اخلاقی را با ارزش می شمارد، شاید به نظر برسد که در چهارچوب کارنپی حداکثر بتوان رفتارهای مذهبی را نیز، در عین بی معنا بودن ادعاهای مذهبی، با ارزش تلقی کرد. خلاف داوری عجولانه بالا، گرچه باور به خدای فلاسفه در چهارچوب فلسفه کارنپ جایگاهی ندارد، اما باور به خدای ادیان با مبانی فلسفی کارنپ کاملاً سازگار است. در نظر کارنپ تنها تجربه است که منشأ شناخت قرار می گیرد و تمام احکام تجربی صرفاً احتمالی هستند. در عین حال، باور به درستی احکام تجربی کاملاً معقول است، گرچه این احکام ضرورتاً صادق نیستند. در این مقاله نشان داده می شود که به همان نحوی که احکام علوم تجربی نزد کارنپ مقبول واقع شده و تثبیت می شوند، می توان گزاره های دینی از جمله ادعاهای ادیان درباره خدا را در چهارچوب کارنپی به طور معقول تثبیت نمود.

**واژگان کلیدی:** رودلف کارنپ؛ تأییدپذیری؛ معناداری؛ باور دینی؛ اثبات وجود خدا.

Email: mmkarimi@mofidu.ac.ir

Email: shpardechi@gmail.com

\* استادیار دپارتمان فلسفه، دانشگاه مفید، قم، ایران. (نویسنده مسئول)

\*\* دانشجوی دکتری فلسفه مدرن، دانشگاه مفید، قم، ایران.

